

برنامه شماره ۸۰۸ گنج حضور

غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴

- (۱) هر آنچه دور کند مر تو را ز دوست بدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بدست
- (۲) چو مغز خام بود در درون پوست نکوست
چو پخته گشت از این پس بدان که پوست بدست
- (۳) درون بیضه چو آن مرغ پر و بال گرفت
بدان که بیضه ازین پس حجاب اوست بدست

(۴) به خُلقِ خوبِ اگر با جهان بسازد کس
چو خُلقِ حقِ نشناسد، نه نیکِ خوست بدست

(۵) فراقِ دوستِ اگر اندکست، اندک نیست
درونِ چشمِ اگر نیمتایِ موست بدست

(۶) درین فراقِ چو عُمُری به جُست و جو بگذشت
به وقتِ مرگِ اگر نیز جُست و جوست بدست

(۷) غزل رها کن ازین پس، صلاحِ دین را گو
از آنکه خَلعتِ نو را غزلِ رُفوست بدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت اول:

هر آنچه دور کند مَر تو را ز دوست بدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)

❖ یک بیت از مثنوی - در تبیین مفهوم بیت اول غزل اصلی برنامه ۸۰۸:

➤ بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَم
نیست یکسان پیش من عدل و ستم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَم
نیست یکسان پیش من عدل و ستم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَم
نیست یکسان پیش من عدل و ستم





« مثلث همانش »

هر آنچه دور کند مَر تو را ز دوست بَدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بَدست



« مثلث واهمانش »

➤ هر آنچه دور کند مَر تو را ز دوست بَدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بَدست



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ هر آنچه دور کند مَر تو را ز دوست بَدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بَدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ هر آنچه دور کند مَر تو را ز دوست بَدست
به هر چه روی نهی بی وی، آر نکوست بَدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت دوم:

چو مغز خام بُود در درونِ پوست نکوست چو پخته گشت از این پس بدان که پوست بدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چو مغز خام بُود در درونِ پوست نکوست
چو پخته گشت از این پس بدان که پوست بدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ چو مغز خام بُود در درونِ پوست نکوست
چو پخته گشت از این پس بدان که پوست بدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت سوم:

درون بیضه چو آن مرغ پَر و بال گرفت بدان که بیضه ازین پس حجابِ اوست بدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ درون بیضه چو آن مرغ پَر و بال گرفت
بدان که بیضه ازین پس حجابِ اوست بدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ درون بیضه چو آن مرغ پَر و بال گرفت
بدان که بیضه ازین پس حجابِ اوست بدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت چهارم:

به خُلقِ خوب اگر با جهان بسازد گس چو خُلقِ حق نشناسد، نه نیک خوست بدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ به خُلقِ خوب اگر با جهان بسازد گس
چو خُلقِ حق نشناسد، نه نیک خوست بدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ به خُلقِ خوب اگر با جهان بسازد گس
چو خُلقِ حق نشناسد، نه نیک خوست بدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت پنجم:

فِراقِ دوست اگر اندکست، اندک نیست درونِ چشم اگر نیم‌تایِ موسست بدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)

*فِراق: دوری؛ جدایی؛ هجران



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ فِراقِ دوست اگر اندکست، اندک نیست
درونِ چشم اگر نیم‌تایِ موسست بدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ فِراقِ دوست اگر اندکست، اندک نیست
درونِ چشم اگر نیم‌تایِ موسست بدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت ششم:

درین فراق چو عُمَری به جُست و جو بگذشت به وقتِ مرگ اگر نیز جست و جوست بَدست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)

*فراق: دوری؛ جدایی؛ هجران



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ درین فراق چو عُمَری به جُست و جو بگذشت
به وقتِ مرگ اگر نیز جست و جوست بَدست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ درین فراق چو عُمَری به جُست و جو بگذشت
به وقتِ مرگ اگر نیز جست و جوست بَدست

❖ غزل اصلی برنامه ۸۰۸ - بیت هفتم (آخر):

غزل رها کن ازین پس، صلاحِ دین را گو از آن که خَلَعَتِ نورا غَزَلَ رُفُوسَتِ بَدَسْت

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۴)

*صلاح: خیر؛ مصلحت *خَلَعَتِ: لباس

*رُفُو کردن: دوختن پارگی و سوراخ جامه با پارچه به طوری که رد آن به آسانی معلوم نشود.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ غزل رها کن ازین پس، صلاحِ دین را گو
از آن که خَلَعَتِ نورا غَزَلَ رُفُوسَتِ بَدَسْت



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ غزل رها کن ازین پس، صلاحِ دین را گو
از آن که خَلَعَتِ نورا غَزَلَ رُفُوسَتِ بَدَسْت

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت اول:

سه روز شد که نگارینِ من دگر گونست
شکر تُرش نبود، آن شکر تُرش چونست؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*نگارین: معشوق محبوبِ خوبِ رو



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ سه روز شد که نگارینِ من دگر گونست
شکر تُرش نبود، آن شکر تُرش چونست؟



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ سه روز شد که نگارینِ من دگر گونست
شکر تُرش نبود، آن شکر تُرش چونست؟

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت دوم:

به چشمه‌یی که درو آبِ زندگانی بود
سَبو بُردم و دیدم که چشمه پُر خونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*سَبو: کوزه سفالی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ به چشمه‌یی که درو آبِ زندگانی بود
سَبو بُردم و دیدم که چشمه پُر خونست



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ به چشمه‌یی که درو آبِ زندگانی بود
سَبو بُردم و دیدم که چشمه پُر خونست

❖ غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت سوم:

به روضه‌یی که درو صد هزار گل می‌رُست
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*روضه: باغ؛ گلستان

*رُستن: رویدن؛ پدید آمدن

*هامون: زمینِ هموار؛ دشت



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ به روضه‌یی که درو صد هزار گل می‌رُست
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ به روضه‌یی که درو صد هزار گل می‌رُست
به جای میوه و گل، خار و سنگ و هامونست

❖ غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت چهارم:

فُسون بخوانم و بر روی آن پری بدّم از آن که کارِ پری خوان همیشه افسونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*فُسون: جادو؛ طلسم

*پری خوان: افسون گر؛ آن که احضار جن می کند.



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ فُسون بخوانم و بر روی آن پری بدّم
از آن که کارِ پری خوان همیشه افسونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ فُسون بخوانم و بر روی آن پری بدّم
از آن که کارِ پری خوان همیشه افسونست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت پنجم:

پَریّ من به فُسون‌ها، زبونِ شیشه نشد که کارِ او ز فُسون و فسانه بیرونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*زبون: بیچاره؛ ناتوان؛ عاجز



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ پَریّ من به فُسون‌ها، زبونِ شیشه نشد
که کارِ او ز فُسون و فسانه بیرونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ پَریّ من به فُسون‌ها، زبونِ شیشه نشد
که کارِ او ز فُسون و فسانه بیرونست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت ششم:

میانِ اَبْرُویِ او خشم‌هایِ دیرینه‌ست گِرِه در اَبْرُویِ لیلیِ هلاکِ مَجْنُونِست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ میانِ اَبْرُویِ او خشم‌هایِ دیرینه‌ست
گِرِه در اَبْرُویِ لیلیِ هلاکِ مَجْنُونِست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ میانِ اَبْرُویِ او خشم‌هایِ دیرینه‌ست
گِرِه در اَبْرُویِ لیلیِ هلاکِ مَجْنُونِست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت هفتم:

بیا بیا که مرا بی تو زندگانی نیست بین بین که مرا بی تو چشم جیحونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

*جیحون: رود؛ رودخانه



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ بیا بیا که مرا بی تو زندگانی نیست
بین بین که مرا بی تو چشم جیحونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ بیا بیا که مرا بی تو زندگانی نیست
بین بین که مرا بی تو چشم جیحونست

❖ غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت هشتم:

به حقّ رویِ چو ماهت که چشم روشن کن
اگرچه جُرمِ من از جمله خَلق افزونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ به حقّ رویِ چو ماهت که چشم روشن کن
اگرچه جُرمِ من از جمله خَلق افزونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ به حقّ رویِ چو ماهت که چشم روشن کن
اگرچه جُرمِ من از جمله خَلق افزونست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت نهم:

به گردِ خویش برآید دلم که جرمم چیست؟
از آن که هر سببی با نتیجه مقرونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

* به گردِ خویش برآمدن: دورِ خود چرخ زدن

* مقرون: نزدیک؛ پیوسته



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ به گردِ خویش برآید دلم که جرمم چیست؟
از آن که هر سببی با نتیجه مقرونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ به گردِ خویش برآید دلم که جرمم چیست؟
از آن که هر سببی با نتیجه مقرونست

❖ غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت دهم:

ندا همی رسدم از نقیبِ حکمِ ازل
که گردِ خویش مجو، کاین سبب نه ز اکنوست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)

* نقیب: آقا؛ مهتر؛ سرور

➤ ندا همی رسدم از نقیبِ حکمِ ازل
که گردِ خویش مجو، کاین سبب نه ز اکنوست

➤ ندا همی رسدم از نقیبِ حکمِ ازل
که گردِ خویش مجو، کاین سبب نه ز اکنوست



« مربع حقیقت وجودی انسان »



« مربع افسانه من ذهنی »

♦ دو بیت از دفتر سوم مثنوی - در تبیین «ندا» در بیت دهم غزل جانبی برنامه ۸۰۸:

چیز دیگر ماند، اما گفتش
با تو روح القدس گوید بی منش

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۸)

* روح القدس: حضرت جبرئیل

نی، تو گویی هم به گوشِ خویشان
نی، من و نی غیر من، ای هم تو من

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۹)

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت یازدهم:

خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد که کار او نه به میزانِ عقلِ موزونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد
که کار او نه به میزانِ عقلِ موزونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ خدای بخشد و گیرد، بیارد و ببرد
که کار او نه به میزانِ عقلِ موزونست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت دوازدهم:

بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکونُ
بهشت در بگشاید که غیرِ ممنونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکونُ
بهشت در بگشاید که غیرِ ممنونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

بیا بیا که هم اکنون به لطفِ کُنْ فیکونُ
بهشت در بگشاید که غیرِ ممنونست

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید: موجود شو، پس موجود می شود.»

(قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲)

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»

«[خدا] نوپدیدآرنده آسمان‌ها و زمین است و چون خواهد که کاری صورت گیرد،

تنها گوید: موجود شو و [فی الحال] موجود می شود.»

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۱۷)

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»

«البته کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پاداشی بی پایان و ناگسستنی دارند.»

(قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۸)

♦ دو بیت از دفتر اول مثنوی – مرتبط با "کن فکان" در بیت دوازدهم غزل جانبی برنامه ۸۰۸:

حق، قدم بر وی نهاد از لامکان

آن‌گه او ساکن شود از کن فکان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱)

پیش چوگان‌های حکم کن فکان

می‌دویم اندر مکان و لامکان

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶)

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت سیزدهم:

ز عینِ خارِ بینی شکوفه‌هایِ عَجَب
ز عینِ سنگِ بینی که گنجِ قارونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ ز عینِ خارِ بینی شکوفه‌هایِ عَجَب
ز عینِ سنگِ بینی که گنجِ قارونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ ز عینِ خارِ بینی شکوفه‌هایِ عَجَب
ز عینِ سنگِ بینی که گنجِ قارونست

غزل جانبی برنامه ۸۰۸ - بیت چهاردهم (آخر):

که لطف تا ابدست و از آن هزار کلید نهان میانه کاف و سفینه نونست

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۸۵)



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ که لطف تا ابدست و از آن هزار کلید
نهان میانه کاف و سفینه نونست



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ که لطف تا ابدست و از آن هزار کلید
نهان میانه کاف و سفینه نونست

دو بیت از دفتر ششم مثنوی - مرتبط با «میانه کاف» در بیت چهاردهم غزل جانبی برنامه ۸۰۸:

چون اَلِفِ چیزی ندارم، ای کریم

جز دلی دلتنگ تر از چشمِ میم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۹)

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که زِ وَهَمِ دارم است این صد عَنَا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴)

سه بیت از دفتر اول مثنوی - مرتبط با «کاف و نون» در بیت چهاردهم غزل جانبی برنامه ۸۰۸:

رشته یکتا شد، غلط کم شو کنون

گر دو تا بینی حروفِ کاف و نون

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۷۸)

کاف و نون هم چون گمند آمد جَدُوب

تا کشاند مَرِ عدم را در خُطُوب

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۷۹)

* جَدُوب: بسیار جذب کننده؛ صیغهٔ مبالغهٔ جاذب

* خُطُوب: جمع خُطْبُ به معنی کارِ مهم و بزرگ

پس دو تا باید گمند اندر صُور

گرچه یکتا باشد آن دو در اثر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۸۰)

بریده‌ای از مثنوی دفتر پنجم - مرتبط با دوغزل برنامه ۸۰۸ (در ادامه طرح این ابیات در برنامه ۸۰۵):

نواختنِ مُصطفی علیه‌السَّلام آن عَرَبِ مهمان را و تسکین دادن او را از اضطراب
و گریه و نوحه که بر خود می‌کرد در خجالت و ندامت و آتش نومیدی

این سخن پایان ندارد، آن عَرَبِ
ماند از اَلطافِ آن شَه در عجب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۸)

خواست دیوانه شدن، عقلش رَمید
دستِ عقلِ مُصطفی بازش کشید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۹)

➤ خواست دیوانه شدن، عقلش رَمید
دستِ عقلِ مُصطفی بازش کشید



« مربع حقیقت وجودی انسان »

گفت: این سو آ، بیامد آن چنان
که کسی برخیزد از خوابِ گران

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۰)

* گران: سنگین

➤ گفت: این سو آ، بیامد آن چنان
که کسی برخیزد از خوابِ گران



« مربع حقیقت وجودی انسان »

گفت: این سو آ، مکن هین با خود آ که ازین سو هست با تو کارها

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۱)

گفت: این سو آ، مکن هین با خود آ
که ازین سو هست با تو کارها



« مربع حقیقت وجودی انسان »

آب بر رُو زد، در آمد در سخن کای شهیدِ حق شهادت عرضه کن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۲)

آب بر رُو زد، در آمد در سخن
کای شهیدِ حق شهادت عرضه کن



« مربع حقیقت وجودی انسان »

تا گواهی بدهم و بیرون شوم سیرم از هستی، در آن هامون شوم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳)

* هامون: دشت، بیابان، صحرا

تا گواهی بدهم و بیرون شوم
سیرم از هستی، در آن هامون شوم



« مربع حقیقت وجودی انسان »

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی آستیم و بلی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۴)

* دهلیز: راهرو؛ در این جا منظور دنیا است. * قاضی قضا: خداوند عادل و دادگر

* آست: ازل؛ زمانی که ابتدا ندارد



«مربع افسانه من ذهنی»

ما در این دهلیز قاضی قضا

بهر دعوی آستیم و بلی

«... أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ...»

«..آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری...»

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲)

چند بیت از دیوان غزلیات - مرتبط با «آست و بلی» در مثنوی برنامه ۸۰۸

یک لحظه بلانوش ره عشقِ قدیمیم

یک لحظه بلی گوی مناجات آستیم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۷، بیت هفتم)


از گفت بلی صبر نداریم آزیرا


بسُرشته و بررسته سغراق آستیم


(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۷۷، بیت هشتم)

* سغراق: کوزه لوله دار سفالی یا چینی؛ کوزه شراب

صد حلق را گشودی، گر حلقه‌ی ربودی 
صد جان و دل بدادی، گر سینه‌ی بخستی
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۳۳، بیت یازدهم)

دیوانه گشته‌ام من، هرچه از جنون بگویم 
زودتر بلی بلی گو، گر محرم آستی
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۳۳، بیت دوازدهم)

سپاس و شکر خدا را که بندها بگشاد 
میان به شکر چو بستیم، بند ما بگشاد
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۰، بیت اول)

آست گفت حق و جان‌ها بلی گفتند 
برای صدق بلی حق ره بلا بگشاد
 (مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۳۰، بیت هفتم)

که بلی گفتیم و آن را ز امتحان 
فعل و قول ما شهود است و بیان
 (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۵)

➤ **که بلی گفتیم و آن را ز امتحان**
فعل و قول ما شهود است و بیان



« مربع افسانه من ذهنی »

از چه در دهلیز قاضی تن زدیم؟

نه که ما بهر گواهی آمدیم؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۶)

* تن زدن: ساکت و خاموش شدن

➤ از چه در دهلیز قاضی تن زدیم؟

نه که ما بهر گواهی آمدیم؟



« مربع افسانه من ذهنی »

چند در دهلیز قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۷)

* پگاه: صبح زود؛ سحر

➤ چند در دهلیز قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ چند در دهلیز قاضی ای گواه

حبس باشی؟ ده شهادت از پگاه



« مربع حقیقت وجودی انسان »

ز آن بخواندندت بدین جا تا که تو

آن گواهی بدهی و ناری عتو

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۸)

* عتو: سرکشی؛ نافرمانی



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ زان بخواندندت بدین جا تا که تو
آن گواهی بدهی و ناری عتو

از لجاجِ خویشانِ بنشسته‌یی اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۹)

* لجاج: لجاجت؛ یک‌دندگی؛ ستیزه



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ از لجاجِ خویشانِ بنشسته‌یی
اندرین تنگی کف و لب بسته‌یی

تا بنده‌ی آن گواهی ای شهید تو از این دهلیز کی خواهی رهید؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۰)



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ تا بنده‌ی آن گواهی ای شهید
تو از این دهلیز کی خواهی رهید؟

یک زمان کار است بگزار و بتاز کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱)

* گزاردن: انجام دادن؛ ادا کردن



« مربع افسانه من ذهنی »

➤ یک زمان کار است بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز



« مربع حقیقت وجودی انسان »

➤ یک زمان کار است بگزار و بتاز
کارِ کوتاه را مکن بر خود دراز

خواه در صد سال، خواهی یک زمان این امانت واگذار و وارهان



(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۲)

➤ خواه در صد سال، خواهی یک زمان
این امانت واگذار و وارهان



« مربع حقیقت وجودی انسان »

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »

«ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن امانت بر دوش گرفت، که او ستم کار و نادان بود.»

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۷۲)